مصلحت از ديدگاه علامه حلّى و شهيد اوّل‏

قسمت دوم‏

 سيد على حسينى‏

همان طور كه پيش از اين اشاره شد، شيخ طوسى در باب مصلحت - همانند بسيارى از مسايل ديگر فقهى - تأثيرى شگرف بر فقه شيعه داشت وتا صدها سال فقيهان پس از او راه وى را ادامه دادند ونكته‏هاى سرنوشت‏ساز وتحول‏آفرينى در فقه پديد نياوردند وتا زمان محقق حلى (م 676 ق) توان گفت تغييراتى كه در نظريه شيخ درباره مصلحت پديد آمده است، بسيار اندك وناچيز مى‏نمايد.

محقق حلى كه سهمى بسزا در سامان‏دهى وتنظيم فقه شيعه وتحرير و تهذيب اصول فقه دارد، ديدگاه شيخ را در اين مسأله تنقيح وتهذيب كرده، ودر پاره‏اى از موضوعات آن را گسترانيد.(1)

نظريه علامه حلى‏

جمال‏الدين، حسن بن يوسف بن على بن مطهر حلى (648 - 726 ق) در زمره متكلمان وفقيهان بزرگ شيعه قرار دارد؛ وى از سويى به اصول فقه اهتمام ويژه‏اى داشت وآثار ارزنده‏اى درباره اين دانش مؤثر در استنباط احكام فقهى از خود به جاى گذاشت و از سويى با نگاشتن كتاب‏هاى متعدد ومختلفى درباره فقه تطبيقى، تحقيقى و تفريعى توانست در ادامه كوشش‏هاى محقق حلّى در گسترانيدن، سخته وپخته كردن، انسجام بخشيدن وسامان دادن فقه شيعه گام‏هاى مؤثرى بردارد و از سويى با ارائه ديدگاه‏هاى نوين وكارسازى در رجال و تقسيم احاديث به «صحيح، حسن، موثق وضعيف» از اين زاويه نيز در فقه تأثير گذارد.(2) وى در چهارچوب روش‏هاى حوزه علميه حلّة - كه نه تنها از هجوم مغولان در امان مانده بود بلكه در روزگار علامه در پرتو ارتباطهاى او و استادش با حاكمان مغول به ويژه الجايتو، از حمايت‏هاى آنان بهره برد(3) - كوشيد فقه را احيا كند و اجتهاد شيعه را به گونه‏اى منظم و بالنده درآورد و در اين باره به موفقيت‏هاى بزرگى دست يافت.

علامه حلى را گرچه در مسأله مصلحت - وديگر مسايل فقهى - تا حدودى مى‏توان از ميراث‏بران و پيروان شيخ طوسى دانست اما سهم وى را در گسترانيدن، زدودن كاستى‏ها، نقد بهنگام و دقيق ديدگاه‏هاى شيخ و دفاع از او در برابر برخى از انتقادات ابن ادريس نمى‏توان ناديده انگاشت.(4)

از آن جا كه بسيارى از موضوع‏هايى را كه علامه در آن‏ها از مصلحت سخن گفته است پيش از اين از شيخ گزارش كرديم در بررسى ديدگاه‏هاى علامه تنها بدان‏ها اشاره‏اى مى‏كنيم.

مفهوم مصلحت‏

از سخنان مختلف علامه در ابواب فقهى استفاده مى‏شود كه وى مصلحت را به معناى منفعت دانسته ومنفعت را اعم از دينى و دنيوى.(5)

مصلحت مبناى صدور احكام حكومتى‏

تتبع در فتاوى علامه در كتاب‏هاى مختلفش نشان مى‏دهد كه وى معتقد بوده است بايد حاكم وولى امر احكام خود را بر استوانه مصلحت بنيان نهد؛ نمونه‏هايى از فتاوى علامه در اين باره به شرح زير است:

1 - فقيهان شيعه فتوا داده‏اند كه جهاد واجب كفايى است اما به نظر علامه هرگاه ولى امر مصلحت بداند شخص خاصى در جهاد شركت كند، حكومت در جهاد بر او واجب مى‏شود، اين حكم به وجوب جهاد بر فرد معين، بايد بر طبق مصلحت باشد.(6)

2 - ولىّ امر مخيّر است بر اسيران جنگى منت نهد وآن‏ها را آزاد كند يا آنان را در مقابل فديه رها كند ويا آنان را به بردگى بگيرد، ليكن انتخاب هر كدام از موارد ياد شده بايد بر طبق مصلحت باشد.(7)

3 - درباره عقد مهادنه، هم اصل بستن پيمان صلح وآتش‏بس وهم سقف زمانى آن - چه در صورتى كه مسلمانان از قوت واقتدار برخوردار باشند وچه در اين فرض كه در موضع ضعف باشند - بايد بر طبق مصلحت باشد.(8)

4 - ولى امر درباره زمين‏هاى مفتوحه عنوة مى‏تواند با در نظر گرفتن مصالح مسلمانان تصرف كند.(9)

5 - دادن غنيمت به افرادى كه استحقاق آن را ندارد - مانند كودكان، زنان و سفيهان با در نظر گرفتن مصلحت جايز است.(10)

6 - ولى امر مى‏تواند به همه دشمنان ويا به هر گروه وهر كس با در نظر گرفتن مصلحت امان بدهد.(11)

7 - هرگاه مسلمانان دشمنان را به محاصره درآورند وآنان حكميت شخصى خاص را بپذيرند، آن شخص بايد از مصالح مسلمانان آگاه باشد تا بتواند با در نظر گرفتن مصالح آنان تصميم‏گيرى كند.(12)

8 - جزيه مقدار معينى ندارد وولى امر هر اندازه مصلحت بداند بر اهل ذمه تعيين مى‏كند.

9 - اگر اهل ذمه بخواهند جزيه را به نام صدقه (زكات) بدهند اگر مصلحت مسلمانان را تأمين كند ولى امر مى‏تواند آن را بپذيرد.(13)

10 - اميرمؤمنان على - عليه السلام - در تعيين جزيه بر اهل ذمه بر طبق مصلحت عمل كرد. از اين روى لازم نيست جزيه به اندازه‏اى باشد كه آن حضرت معين فرمود بلكه بايد با رعايت مصلحت تعيين شود.(14)

11 - هرگاه ولى امر از دنيا برود و وى زمان جزيه خاصى را كه براى اهل ذمه تعيين كرده بود، مطلق گذاشته باشد. ولى امر پس از او، مى‏تواند با در نظر گرفتن مصلحت آن را تغيير دهد.(15)

12 - ولى امر مى‏تواند براى سركوبى آشوب‏گران داخلى وآنان كه عليه وى به پا خاسته‏اند از كافران استعانت جويد.(16)

13 - هرگاه پس از قرارداد آتش‏بس زن مسلمانى از قلمرو حكومت دشمنان به كشور اسلامى مهاجرت كند ويا زن غيرمسلمانى هجرت كند وبعد اسلام را به عنوان دين خود برگزيند وشوهر او خواهان استرداد او باشد، بازگرداندن واخراج او جايز نيست واگر مهريه‏اش را همسرش طلب كند، از بيت المال به او داده مى‏شود، چه اين كه بيت‏المال بايد در مصلحت‏ها مصرف شود و ولى امر آن را با در نظر گرفتن مصالح هزينه كند.(17)

14 - اجراى حد جلد بر مريض ومستحاضه جايز نيست وبايد تا زمانى كه زن پاك شده ومريض بهبودى نيافته است، اجراى آن را به تأخير اندازند، ليكن اگر قاضى مصلحت را در اجراى حد بداند مى‏تواند با به هم پيوستن شلاق‏ها حد را با يك ضربه اجرا كند.(18)

15 - اندازه تعزيرات را قاضى با در نظر گرفتن مصلحت‏ها تعيين مى‏كند.(19)

16 - از مصاديق روشن احكام حكومتى عزل ونصب صاحب منصبان است، بى‏شك بايد ولى امر به مقدار نياز قاضى وديگر مسؤولانى كه به رتق وفتق امور بپردازند و رهبرى مردم را هر يك در قلمرو وظايف خود به عهده گيرند، نصب كند و نيز هرگاه شايستگى و شرايط لازم براى احراز مسؤوليت خود را از دست دادند، آن‏ها را از كار بركنار كند.(20) اما در اين جا دو مسأله ديگر رخ مى‏نمايد؛ يكى آن كه اگر كسى جامع شرايط احراز پستى باشد آيا ولى امر مى‏تواند او را عزل كند؟ دوم آن كه اگر كسى شايستگى مسؤوليتى را نداشته باشد؛ به مثل، كسى شرايط قضاوت را ندارد، آيا ولى مى‏تواند او را به عنوان قاضى منصوب كند؟

لزوم مراعات مصلحت در عزل ونصب قاضيان وكارگزاران‏

در پاسخ به پرسش اول محقق در شرايع مى‏نويسد:

«آيا جايز است قاضى بى دليل عزل شود؟ نظر صحيح آن است كه نه! جايز نيست. زيرا شرعاً ولايت او استقرار يافته است. از اين روى به خاطر خواست بى‏دليلِ زايل نمى‏شود. اما اگر امام به دليل مراعات مصلحتى يا به خاطر وجود شخصى كه از جهت نظر از او كامل‏تر است وى را عزل كنند، جايز است.»(21)

بدين سان به اعتقاد محقق در شرايع جايز نيست ولى امر دلبخواه وبه گزاف قاضى جامع شرايط را عزل كند؛ چه اين كه او در واقع به حكم شرع بر اين مسند تكيه زده ودر پى اجراى عدالت واحكام شرعى است وتا دليلى موجه بر بركنارى او نباشد در آن منصب باقى خواهد بود ودليل موجه براى عزل او وجود مصلحتى است كه ولى امر براى آن و با استناد به آن وى را عزل مى‏كند و وجود فردى قوى‏تر وشايسته‏تر در زمره اين مصلحت‏ها است.

علامه حلى با تأثر از محقق حلى در قواعد اين مسأله را مطرح كرد وليكن در آن ابراز ترديد كرده است؛ وى مى‏نويسد:

«هرگاه امام يا نايبش مصلحت را در عزل قاضى ببيند يا شخص كامل‏ترى از او وجود داشته باشد، مى‏توانند او را عزل كنند وآيا عزل او به طور دلبخواه وبى‏دليل جايز است؟ اين مسأله نيازمند تأمل است؟»(22)

علامه در قواعد هرگاه مصلحتى در كار نباشد عزل قاضى را جايز دانسته اما در صورت نبود مصلحت در جواز آن تأمل وترديد داشته است. فرزند محققش فخرالمحققين در توضيح كلام وى مى‏نويسد؛ اين مسأله چند فرض دارد:

فرض اول: آن كه هرگاه در قاضى كاستى پديد آيد به گونه‏اى كه ديگر شايستگى اين منصب را نداشته باشد، عزل او بى‏هيچ ترديدى جايز بل واجب است.

فرض دوم: هرگاه به دليل وجود فرد فاضل‏تر وجامع‏ترى ولى امر در پى عزل او برآيد، در اين صورت نيز بركنارى او لازم است.

فرض سوم: قاضى همچنان داراى شرايط لازم وصلاحيت قضاوت است و كسى هم نيست كه عهده‏دار وظيفه او شود، عزل او جايز نيست.

فرض چهارم: قاضى ديگرى كه به جاى او بنشيند وجود دارد ليكن عزل او داراى مصلحت عمومى است؛ به مثل، بركنار كردن او سبب خاموش شدن فتنه و آشوبى مى‏شود. در اين فرض نيز عزل وى جايز است.

فرض پنجم: عزل او مصلحت خاصى ندارد وبى‏دليل است؛ در جايز بودن برداشتن وى از اين منصب در اين فرض دو نظر وجود دارد؛ منشاء اين دو نظر آن است كه اميرمؤمنان على - عليه السلام - اسود را به قضاوت منصوب كرد وديرى نپاييد كه او را بركنار كرد. اسود به آن حضرت عرضه داشت نه خيانتى كردم ونه جنايتى از من سرزد، چرا مرا عزل كردى؟ آن حضرت فرمود: دريافتم كه با متهمان به درشتى سخن مى‏گويى، از اين روى تو را برداشتم.

البته درباره اين سخن اميرمؤمنان دو نظر وجود دارد: يكى آن كه از به درشتى با متهمان سخن گفتن نهى نشده است، از اين روى آن حضرت دلبخواه اسود را بركنار كرده است. دوم آن كه اميرمؤمنان وى را دلبخواه عزل نفرموده، بلكه خود به علت آن اشاره كرده و شيوه برخورد وى با متهمان منهى عنه است.(23)

استدلال طرفداران نظريه اول آن است كه اول: ولايت بر قضا از آن حضرت بود. از اين روى ايشان حق داشت كه اين منصب را به كسى ديگر واگذار كند و قاضى را تغيير دهد. دوم: قضاوت اسود نيابت ووكالت است وموكل ومنوب عنه مى‏توانند وكيل ونايب خود را عزل كنند. سوم: تفاوتى ميان قاضيان وديگر كارگزاران وصاحب منصبان نيست وهمان طور كه والى مى‏تواند ديگر كارگزاران را بركنار كند، جايز است قضات را نيز عزل كند.

استدلال طرفداران نظريه دوم آن است كه اول: قضاوت ولايت شرعى است و تنها در صورتى برطرف مى‏شود كه امرى كه با آن منافات دارد؛ از قبيل: فقدان يكى از شرايط قاضى پديد آيد. دوم: منصب قاضى در واقع عقدى است كه ولى امر مسلمانان آن را بسته است، از اين روى تا زمانى كه وى جامع شرايط باشد، جايز نيست نقض اين عقد. همان طور كه اگر كسى كنيز خود را به عقد شخصى درآورد، مجاز نيست بى‏جهت آن را فسخ كند.(24)

فرزند دانشور علامه حلى آن گاه در مقام داورى ميان اين دو نظريه مى‏نويسد: نظريه اول صحيح‏تر است.(25)

از امام معصوم - عليه السلام - كه بگذريم درباره نماينده خاص ويا عام او (ولى‏فقيه) بايد گفت عزل قاضى و كارگزار بدون وجود مصلحت جايز نيست. همان طور كه محقق در شرايع و علامه در ارشاد بدان فتوا داده‏اند؛ زيرا لزوم رعايت مصلحت در احكام حكومتى مسئله‏اى است كه هر جا سخن از تصميم حاكم، ولى، سلطان و قاضى به ميان آمده، رخ مى‏نمايد واختلاف نظرى در آن نيست. از اين روى همه استدلال‏هايى كه با اين مطلب منافات داشته باشد منطقى به نظر نمى‏آيد. به عنوان مثال، دليل اول نظريه نخست، آن بود كه ولى سزاوار ومستحق ولايت است، بدين جهت مى‏تواند قاضيان را تغيير دهد.(26) در پاسخ بايد گفت درست است كه ولى امر حق حكومت دارد وگرنه حكومت او نامشروع است ليكن اين حكومت از همان اول قيود فراوانى دارد و او نمى‏تواند هيچ يك از آن‏ها را نقض كند و هرگاه از سر عمد چنين كند ديگر صلاحيت ولايت را ندارد و از مهم‏ترين اهدافى كه هماره بايد نصب العين او باشد اجراى عدالت است و تصميم‏گيرى او زمانى عادلانه خواهد بود كه در چهارچوب منافع مردم باشد، چون براى آن‏ها تصميم گرفته است، پس بايد در پى منافع آن‏ها باشد. به عبارت ديگر، ولىّ امر يا وكيل مردم است و يا ولى آنان، اگر ولى باشد و از ناحيه شارع منصوب، دلايل مختلفى دلالت دارد كه ولى يتيم، مجنون، حاكم شرع ولى فقيه بايد مصلحت ومنفعت مولى عليه را در نظر بگيرد و دست كم در آن مفسده‏اى نباشد، و گرنه حكم و تصميم او درباره آنان فاقد اعتبار است.(27) اگر مردم به او وكالت داده‏اند و از اين رهگذر بر مسند قدرت نشسته است، نيز از همان آغاز در قلمرو ملاحظه منافع خود به وى چنين وكالتى داده‏اند و هرگاه از آن چهارچوب بيرون رود خود به خود منعزل است.

نكته ديگر آن كه در استدلال طرف‏داران نظريه دوم آمده بود كه تفاوتى ميان عزل ديگر كارگزاران با قاضيان نيست وهمان طور كه آنان را والى مى‏تواند عزل كند، اينان را نيز جايز است بركنار كند. به ظاهر آنان اين مطلب را درباره امام معصوم گفته‏اند. به هر حال، درباره ولىّ امر اين مطلب صحيح به نظر نمى‏رسد؛ زيرا ميان قضات و ديگر كارگزاران تفاوت است؛ زيرا قضاوت شغلى بسيار خطير و منصبى بس ارجمند است وهرگاه اين نظر درباره قاضى درست باشد، درباره ساير كارگزاران به طريق اولى صحيح خواهد بود. علاوه بر آن، نسبت به ديگر مسئولان و مديران حكومت اسلامى نيز همين نظر مطرح است. از آن روى كه عزل و نصب حكم حكومتى است و بايد بر مبناى عدالت و مصلحت باشد. بدين سان عزل هيچ كارگزارى به دليل ملاحظات شخصى، خانوادگى و گروهى جايز نيست.

خلاصه نظر علامه‏

از آن چه آورديم روشن شد كه علامه حلّى مصلحت را به عنوان ضابطه احكام صادر شده از سوى ولى امر داشته ودر غالب مواردى كه از تصميم و وظايف حاكم سخنى به ميان آورده، يادآور شده است كه بايد تصميم‏هاى ولى امر بر ستون مصلحت بنيان نهاده شود. لازم به يادآورى است كه علامه در موارد متعدد ديگرى نيز به اين نكته اشاره كرده كه يادكرد همه آن موارد لازم به نظر نمى‏رسد.(28)

ضوابط مصلحت‏

مطالب علامه درباره مصلحت نشان مى‏دهد كه ايشان نيز - همانند شيخ طوسى - دو شرط براى صدور حكم بر طبق مصلحت قايل بوده است؛ يكى آن كه اين مصلحت بايد در قلمرو احكام شرعى باشد و از آن‏ها پا فراتر ننهد، همان نمونه‏هايى از سخنان شيخ كه نشانگر اين مطلب بود در كلام علامه نيز وجود دارد.(29)

دوم آن كه مراعات اهم و مهم در صدور حكم بر طبق مصلحت لازم است ولى امر همواره بايد مصلحت بزرگ‏تر و مهم‏تر را در نظر بگيرد و مصلحت مهم را فداى مهم‏تر كند. در اين باره نيز غالب مثال‏هاى شيخ را در سخنان علامه مى‏توان يافت.(30)

تحليلى فشرده بر ديدگاه علامه‏

از مقايسه آن چه در كلام شيخ طوسى درباره عدالت آورديم و نكته‏هاى علامه در اين باره با در نظر گرفتن مطالب محقق حلى چنين به دست مى‏آيد كه علامه راه محقق را در تنظيم، سامان‏دهى، نقد، پخته و سخته كردن و انسجام بخشيدن به روش شيخ طوسى ادامه داد و كوشش‏هاى درخور تحسين و بسيار مؤثر و ماندگارى در اين باره داشت به ويژه آن كه ديدگاه‏هاى شيخ در مسأله مصلحت در فقه گسترانيد و بسيارى از كاستى‏هاى آن را زدود.(31) با اين همه نبايد از يادبرد كه علامه تحولى خاص و چشمگير در آن پديد نياورد بلكه تنقيح، تحرير، توسعه و نقد همان ديدگاه‏هاى فقه را در كتاب‏هاى مختلف فقهى خود ارائه داد. علامه در عمل نيز به مصلحت پاى‏بند بود و رابطه او را با الجايتو مى‏توان در پرتو اين مسأله به خوبى و بى هيچ اشكالى تفسير كرد. بدين سان گرچه علامه در ادامه حركت محقق حلى گام‏هايى براى رسيدن به طرحى جامع درباره مسأله مصلحت برداشت اما همچنان تا رسيدن به اين مقصود راهى دراز در پيش فقيهان پس از او باقى ماند.

نظريه شهيد اول درباره مصلحت‏

نتيجه آن چه آورديم آن شد كه شيخ مفيد (م 413 ق) مسأله مصلحت را در فقه شيعه بنيان نهاد و شاگرد دانشورش شيخ طوسى (م 460 ق) ابعاد گوناگونى از آن را بازشناخت و بازشناساند و علامه حلى (م 726 ق) در ادامه كوشش‏هاى درخور تحسين محقق اول (م 676 ق) كاستى‏هاى نظريه شيخ را زدود آن را به مصاديق جديد ديگرى تعميم داد و ديدگاه‏هاى شيخ را نقد و اصلاح كرد اما از قلمرو روش شيخ و نظريه او چندان فاصله نگرفت و پا فراتر ننهاد و در واقع همان ديدگاه شيخ را با مقتضيات زمان خود منطبق ساخت و بدان نظم، سامان و انسجام و پختگى خاصى بخشيد.

شمس الدين محمد بن مكى عاملى (م 786) معروف به شهيد اول نخستين كسى است كه طرحى نسبتاً جامع درباره مصلحت ارائه داد. آن فرزانه در واقع بسيارى از مسايل مربوط به مصلحت را در مرحله اول به عنوان قواعدى كلى در شمار قواعد فقه گنجانيد و در مرحله افتاء و استنباط احكام شرعى در آثار فقهى خود آورد و در مرتبه عمل در مواردى برپايه مصلحت تصميم‏گيرى‏هاى مهمى داشت، ديدگاه آن شهيد فرزانه را در عناوين زير پى مى‏گيريم:

تأكيد بر اهميت حفظ مصالح‏

شهيد اول مصلحت‏ها را داراى اهميت خاصى مى‏دانست ومعتقد بود نبايد آن‏ها بر زمين گذاشته شود و از بين برود. به همين دليل است كه هرگاه حكومت حاكم شرع جامع شرايط متعذر باشد، مؤمن عادل مى‏تواند همه وظايف او را جز قضاوت ميان مردم به عهده بگيرد، زيرا اگر جايز نباشد مؤمن عادل در اين مورد ولايت داشته باشد مصلحت‏ها از بين مى‏رود و حال آن كه خداوند متعال از ما خواسته است آن‏ها را تحقق بخشيم.(32) بدين سان شهيد اول آن قدر به تحقق مصلحت‏ها اهميت مى‏دهد كه براى آن‏ها ولايت مؤمن عادل را معتبر مى‏شمارد. از بسيارى از فتاوى ايشان در فقه نيز اين نكته استفاده مى‏شود كه در آينده به بسيارى از آن‏ها اشاره مى‏كنيم.

معناى مصلحت‏

شهيد اول همانند فقيهان پيشين در موارد متعددى از كتاب‏هاى فقهى خود - مانند دروس، غاية المراد، لمعه و... از طريق بيان مصاديق مصلحت مفهوم آن را روشن ساخته است.(33) نكته‏اى كه پيش از وى نيز شيخ مفيد، طوسى، محقق و علامه و ديگر فقيهان بدان همت گماشته‏اند، اما شهيد افزون بر آن مصلحت را تقسيم وتوضيح داده است؛ وى در كتاب القواعد والفوائد مصلحت‏ها را تقسيم كرده و هر يك را يا توضيح داده و يا مسائل مربوط به آن‏ها را به گونه‏اى بيان كرده كه مفهوم آن‏ها روشن شده است. شهيد از سويى مصالح را به مصلحت‏هاى احكام دايمى وقبل از جعل و احكام ولايى تقسيم مى‏كند و در قاعده چهارم مى‏نويسد از آن جا كه در علم كلام ثابت شده است خداوند متعال حكيم است و تمام افعال او هم هدف‏دار است و هم محال است اهداف او قبيح باشد، به همان سان كه محال است منافع و دستاوردهاى افعال او به خودش برسد؛ زيرا او به هيچ فعلى كه بخواهد يكى از احتياجات او را برآورد نيازمند نيست. از اين روى نتايج افعال او به مكلفان و انسان‏ها مى‏رسد. غرض او از اين افعال يا جلب منفعت است و يا دفع ضررها و هر يك از اين‏ها يا اخروى است و يا دنيوى، چون جعل احكام شرعى از افعال خداوند است، احكام شرعى يا دربردارنده منفعت دنيوى و اخروى و يا زداينده مفسده دنيوى و اخروى است. بدين سان شهيد اول معناى اين قسم از مصلحت را جلب منفعت و دفع مفسده مى‏داند و مى‏توان گفت آن را منفعت به معناى عام دانسته است.(34)

در قاعده پنجم ضمن اشاره مجدد به اين نكته مى‏نويسد اكنون كه معلوم شد هر حكم شرعى داراى غرض و منفعت براى مكلف است و اين منافع گاه دنيوى است و گاه اخروى، هرگاه مقصود از جعل حكمى منافع اخروى باشد. آن حكم در اصطلاح فقهى عبادت يا كفاره ناميده مى شود.(35)

در قاعده ششم در پى تكميل اين مطلب برآمده وادامه مى‏دهد كه هرگاه غرض مهم‏تر از جعل حكم جلب نفع يا دفع ضرر باشد، در اصطلاح فقهى «معاملات» ناميده مى‏شود؛ بدين سان هر حكم شرعى وسيله‏اى است براى رسيدن به يك مصلحت.(36)

در قاعده هفتم انواع معاملات را كه در واقع اسباب شرعى براى رسيدن به مصالحى است تقسيم وتوضيح داده وآن را مبناى تنظيم ابواب فقهى قرار داده و قسم چهارم آن را احكامى قرار مى‏دهد كه راه رسيدن به اهداف پنج گانه دين را مى‏نماياند واهداف پنج گانه عبارت است از حفظ نفس (جان)، دين، عقل، نسل و مال واشاره مى‏كند هر حكم شرعى براى حفظ يكى از آن‏ها آمده به عنوان نمونه قصاص، ديه ودفاع براى حفظ نفس ووجوب جهاد وحكم به قتل مرتد براى حفظ دين و حرام بودن مسكرات ووجوب اجراى حد بر نوشنده آن‏ها براى حفظ عقل و حرام بودن زنا، هم‏جنس بازى وآميزش با حيوانات وقذف ووجوب اجراى حد بر آن‏ها براى حفظ نسل واحكامى از قبيل حرام بودن غصب، سرقت و... براى حفظ مال جعل شده‏اند. بدين سان شهيد نخستين فقيهى است كه به پيروى از دانشوران اهل سنت مقاصد دين را به پنج نوع تقسيم كرد. واحكامى كه وسيله رسيدن به هر نوع است يا توضيح داد.(37) شهيد در جاى ديگر مصالح را به ضرورى، حاجى و كمالى تقسيم مى‏كند، مصلحت ضرورى مانند نفقه انسان بر خودش و حاجى مانند نفقه او بر همسرش وكمالى مانند نفقه انسان بر خويشانش و اولى بر دوم و دومى بر قسم سوم مقدم است.(38)

از مجموع سخنان شهيد در اين بخش به روشنى توان دريافت كه مقصود وى از مصالح همان منافع به معناى اعم است و همان طور كه پيش از اين يادآور شديم مصلحت و مفسده هم به نتيجه افعال اطلاق مى‏شود و هم به خود آن‏ها از اين روى كه سبب جلب منافع هستند. در سخنان شهيد مصلحت در هر دو معنا به كار رفته است. از آثار شهيد درباره مصالح احكام ولايى با ملاحظه مقايسه آن با ديگر مطالب او درباره مصلحت استفاده مى‏شود كه در آن نيز مصلحت را به همين معنا مى‏دانسته است.(39)

مصلحت مبنا و ضابطه احكام حكومتى‏

پيشتر آورديم كه سخنان پراكنده فقها در ابواب مختلف فقه نشان مى‏دهد كه آنان مصلحت را مبنا وضابطه احكام صادر شده از ولى مى‏دانسته‏اند واين مطلب را درباره ولى يتيم ومجنون، قاضى وولى امر تعميم داده‏اند. شهيد نيز در ابواب مختلف فقه، مانند جهاد،(40) جزيه،(41) مهادنه،(42) اراضى مفتوحه عنوه،(43) وقف،(44) بيع،(45) زكات،(46) قضاء(47) و...(48) اين مطلب را آورده است. به عنوان نمونه در دروس درباره كسى كه امام به او فرمان داده است بالاى نخلى رود ويا به ته چاهى پايين رود واو افتاده وتلف شده است، مى‏نويسد:

«اگر كسى را كه امام به دليل اقتضاى مصلحت مسلمانان بدو فرمان داده است كه بالاى درخت خرمايى رود ويا به قعر چاهى فرود آيد، تلف شود، ديه او از بيت‏المال پرداخت مى‏شود، گرچه امام او را مجبور به انجام اين كار نكرده باشد؛ زيرا اطاعت او واجب است ليكن هرگاه نايب امام كسى را مجبور به انجام چنين عملى كند و براى دستيابى به مصلحت عمومى نباشد، بايد ديه او را خود بپردازد.»(49)

اين سخن شهيد نشان مى‏دهد كه ضابطه و مبنا در احكامى كه امام و نايبش صادر مى‏كنند حتى اگر درباره يك شخص باشد، مصلحت عمومى است و درباره «مهادنه» مى‏نويسد:

«مهادنه جايز است اگر دربردارنده مصلحت مسلمانان باشد.»(50)

آن چه در اين باره روش شهيد را متمايز مى‏سازد آن است كه وى مطالب را به گونه‏اى فشرده‏تر مطرح كرده ومطالب خود را از اختلاط با ديدگاه‏هاى فقهاى اهل سنت پيراسته است.(51)

همان طور كه پيش از اين آورديم فقهاى ديگر نيز در ابواب فقه به صورت پراكنده وانسجام نيافته اين مطلب را آورده‏اند اما در بابى خاص وبه صورت يك ضابطه كلى آن را بررسى نكرده‏اند، اما شهيد آن را به صورت يك ضابطه كلى در قواعد فقهى طرح كرده است. وى در تعريف احكام حكومتى مى‏نويسد:

«احكام صادر شده از ولى امر بايد با در نظر گرفتن مصلحت مردم باشد.»(52)

در جاى ديگر به مناسبت بررسى اين مسأله كه آيا مراعات مصلحت بر ولى واجب است يا اگر مفسده‏اى در كار نباشد كفايت مى‏كند، مى‏نويسد:

«به هر حال، اگر مصلحت و مصلحت بيشتر در كار باشد جايز نيست از مصلحت بيشتر صرف‏نظر شود.»

نيز پيش از اين گزارش كرديم كه در عزل قاضى وكارگزار بايد مصلحت در نظر گرفته شود؛ شهيد اول اين مسأله را به عنوان يك قاعده فقهى درآورده ودر آن مصاديق مصلحت‏هايى را كه مى‏تواند منشأ مشروعيّت عزل قضات باشد، بيان كرده واحتمالات مختلف را در برخى از آن‏ها آورده وبررسى كرده است.

ظاهر تعريف ايشان از قضاوت «و هو ولاية شرعيّة على الحكم فى المصالح العامه.»(53) نشان مى‏دهد كه ولايت شرعى قضاوت كه از مهم‏ترين شاخه‏هاى ولايت و حكومت اسلامى است چنان ارتباط تنگاتنگى با مصالح دارد و به گونه‏اى بايد در اين ولايت مصلحت‏ها در نظر گرفته شود كه شهيد آن را به ولايت بر حكم در مصالح تعريف كرده است؛ يعنى حكمى كه نشأت گرفته از مصالح است ويا حكمى كه تنها در قلمرو مصالح اعتبار دارد.

بدين سان تحولى كه شهيد در اين باره آفريد آن است كه رابطه مصلحت را با احكام حكومتى بيان كرد و ضابطه بودن آن را براى احكام حكومتى به عنوان يك قاعده فقهى و عمومى تبيين كرد. در واقع، شهيد از ميان اين نكته‏هاى پراكنده‏اى كه فقيهان پيشين درباره مبنا و ضابطه بودن احكام حكومتى بيان كرده بودند، چند قاعده كلى انتزاع كرد و آن را در زمره ديگر قواعد فقهى قرارداد و بدين ترتيب عام بودن آن‏ها را روشن ساخت.

معيار شناخت روايات حكومتى‏

پيش از شهيد به صورت پراكنده و در لابلاى مسايل فقهى و يا شرح احاديث فقيهان و محدثان گاه به حكومتى بودن برخى از روايات اشاره مى‏كردند ولى شهيد اين مسأله را قاعده‏مند كرد و معيارى براى بازشناسى روايات حكومتى از قضايى و غيرحكومتى ارائه داد.(54)

مراعات اصل اهم و مهم‏

از مسايل ديگرى كه شهيد اول به صراحت بيشترى از آن سخن گفته است، رعايت اصل اهم و مهم است؛ گرچه او در اين باره ميراث‏بان سلف صالح خود بوده است، ليكن دو نكته جديد در مطالب او وجود دارد؛ يكى آن كه با صراحت بيشتر و به گونه‏اى روشن‏تر اين مطلب را آورده است،(55) دوم آن كه اصل اهم ومهم را نيز در ضمن قواعد فقهى وبه گونه‏اى عام در ارتباط با مصلحت بررسى كرده است.(56) افزون بر اين كه ايشان مسأله «أخفّ المفسدتين» را مطرح كرده(57) و نيز كوشيده است نمونه‏هاى مختلفى از مصاديقى كه مصلحت آن‏ها بر مفسده‏شان غلبه دارد و يا به عكس آن است ويا مصلحت ومفسده آن‏ها مساوى است ارائه دهد.(58)

لزوم مراعات احكام شرعى‏

از ديدگاه شهيد مصلحت‏ها بايد در چهارچوب احكام شرعى در نظر گرفته شود وهرگاه مصلحتى خلاف شرع باشد فاقد اعتبار است ونمى‏تواند منشأ صدور حكم باشد؛ اين مطلب را در سخنان مختلف شهيد توان يافت وچون نمونه‏هاى مختلفى از آن را در تحليل ديدگاه‏هاى فقيهان پيش آورديم وشهيد نيز آن‏ها را پذيرفته است،(59) تنها به يك نمونه از آن بسنده مى‏كنيم. ايشان درباره حكميت در جنگ مى‏نويسد:

«انتخاب حَكَم در جنگ جايز است وبايد او واجد كمال [عقلى ]ايمان، عدالت وآگاهى از مصلحت‏هاى جنگ باشد وامام نيز انتخاب وى را تأييد كند. هرگاه چنين باشد حكم او معتبر ونافذ است تا زمانى كه مخالف احكام شرعى نباشد.»(60)

ادامه دارد

پي نوشت ها:

1) ر.ك: المختصر النافع (الينابيع)، جعفر بن حسن حلى، ج 5، ص 384 ؛ ج 12، ص 333 ؛ شرايع الاسلام، ج 12، ص 295 - 296 ؛ ج 9، ص 215 و ص 206 و ص 318 و... .

2) ر.ك: دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 8، ص 453 ؛ تاريخ الفقه الاسلامى وادواره، جعفر سبحانى، بيروت، دارالاضواء، 1419 ق، ص 324 - 327 ؛ تاريخ فقه وفقهاء، دكتر ابوالقاسم گرجى، ص 221 - 224 ؛ مقدمه رياض المسائل، محمد هادى يوسفى غروى، ج 1، ص 55 - 63؛ مقدمه‏اى بر فقه شيعه، حسين مدرسى طباطبايى، ص 52.

3) از يورش مغولان تا زوال تركمانان، رسول جعفريان، مؤسسه فرهنگى دانش و انديشه معاصر، 1371، ص 105 - 111 ؛ دين ودولت در ايران عهد مغول، شيرين بيانى، تهران، مركز نشر دانشگاهى، 1371، ج 2، ص 639 و ص 604.

4) ر.ك: مقدمه‏اى بر فقه شيعه، حسين مدرسى طباطبايى، ص 52.

5) قواعد الاحكام (الينابيع)، علامه حلى، ج 5، ص 426 ؛ ج 10، ص 243 ؛ ج 11، ص 370 ؛ ارشاد الاذهان (الينابيع) ج 29، ص 232 ؛ ج 34، ص 115 ؛ تلخيص المرام (الينابيع) ج 34، ص 131 ؛ تبصرة المتعلمين (الينابيع) ج 37، ص 107 ؛ ج 29، ص 219.

6) قواعد الاحكام، ج 9، ص 244.

7) همان، ص 244 ؛ تذكرة الفقهاء، ج 1، ص 426 ؛ منتهى المطالب، ج 2، ص 928.

8) همان، ص 264 ؛ فوائد القواعد، زين الدين الشهيد الثانى، به كوشش سيد ابوالحسن مطلبى، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ص 495 - 496.

9) همان، ص 251 ؛ نيز ارشاد الاذهان (الينابيع)، ج 31، ص 195 ؛ تلخيص المرام (الينابيع) ج 31، ص 210.

10) همان، ص 253.

11) همان، ص 256 ؛ ر.ك: جامع المقاصد، على بن الحسين الكركى، ج 3، ص 429 - 430.

12) همان، ص 258 ؛ جامع المقاصد، ج 3، ص 438 ؛ تذكرة الفقهاء، ج 1، ص 418 ؛ منتهى‏المطالب، ج 2، ص 92 ؛ تحرير الاحكام، ج 1، ص 136.

13) همان، ص 261 ؛ ر.ك: فوائد القواعد، ص 492 ؛ ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخر المحققين، قم، مؤسسه مطبوعات اسماعيليان، چاپ دوم، 1363 ش، ج 1، ص 388.

14) همان، ص 261.

15) همان، ص 262.

16) همان ؛ ارشاد الاذهان، ج 31، ص 199.

17) همان ؛ قواعد الاحكام، ج 9، ص 265.

18) ايضاح الفوائد، ج 4، ص 482.

19) به عنوان نمونه درباره قاضى ر.ك: همان، ص 298.

20) همان، ص 302.

21) شرايع الاسلام، ص 863.

22) القواعد (الينابيع)، ج 11، ص 396 - 397.

23) عوالى اللئالى، محمد بن على بن ابراهيم الاحسائى، قم، مطبعة سيدالشهداء، 1403، ج 2، ص 343 ؛ مستدرك الوسايل، ميرزا حسين نورى طبرسى، ج 17، ص 395.

24) ايضاح الفوائد، فخرالمحققين، ج 4، ص 304.

25) همان.

26) ارشاد الاذهان، حسن بن يوسف حلى، چاپ مجمع الفائدة والبرهان، ج 12، ص 26.

27) كتاب المكاسب، شيخ مرتضى انصارى، ج 3، ص 526.

28) ر.ك: ايضاح‏الفوائد، محمد بن حسن حلّى، ج 1، ص 417 ؛ ج 2، ص 170، 232، 484 ؛ ج 3، ص 292 ؛ مجمع‏الفائدة والبرهان، ج 4، ص 14 ؛ ج 6، ص 77 ؛ تذكرةالفقهاء، ج 2، ص 120، 378، 440، 464، 514 ؛ ج 1، ص 549 ، 574، 518، 582.

29) جامع المقاصد، محقق كركى، ج 4، ص 452.

30) ارشاد الاذهان، ج 31، ص 192 ؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج 8، ص 63 و64.

31) به عنوان نمونه رابطه ولايت فقيه ومصلحت را شفاف‏تر مطرح كرد. ر.ك: قواعد الاحكام، (الينابيع)، ج 9، ص 243، 245، 255، 266 ؛ مسأله وجوب مهادنه در صورت اقتضاى مصلحت، همان، ص 264 و... .

32) القواعد والفوائد، محمد بن مكى عاملى (شهيد اول)، ج 1، ص 406، قاعده 144.

33) ر.ك: غاية المراد فى شرح نكت الارشاد، محمد بن مكى عاملى، به كوشش رضا مختارى قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، 1418 ق، ج 1، ص 258 و 485 ؛ ج 2، ص 24، 427، 432 و 451 ؛ الدروس الشرعية، ج 1، ص 241 ؛ ج 2، ص 67، 27، 30، 452 و... .

34) القواعد والفوائد، محمد بن مكى عاملى، ج 1، ص 33، قاعده چهارم و نيز در قاعده پنجم اشاره به معناى مصلحت دارد. همان، ص 35. افعال الهى، افعالى است حكيمانه كه بررسى بيش‏تر آن مربوط است به علم كلام.

35) همان، ص 35.

36) همان، ص 35.

37) همان، ص 26 - 38.

38) همان، قاعده 200، ص 138 - 139. شهيد در باب قضاوت دروس (ج 2، ص 45) به مناسبتى بر اين مبنا استدلال كرده‏است.

39) ر.ك: همان، ص 352، قاعده 133 و نيز همان، ص 141 «الضرر المنفى».

40) غاية المراد، محمد بن مكى عاملى، ج 1، ص 473، 474، 483 و 485 ؛ الدروس الشرعيه، ج 2، ص 30 و 37.

41) همان، ج 1، ص 497 ؛ الدروس الشرعية، ج 2، ص 34 ؛ اللمعة الدمشقيّة، قم، دارالناصر، 1406 ق، ص 87.

42) همان، ج 1، ص 483 ؛ الدروس الشرعية، ج 2، ص 33 ؛ اللمعة، ص 88.

43) همان، ج 1، ص 488 ؛ الدروس الشرعيه، ج 2، ص 36 و 37.

44) همان، ج 1، ص 427 و 432.

45) همان، ج 2، ص 452 ؛ ج 2، ص 24 ؛ الدروس الشرعيه، ج 2، ص 67.

46) همان، ج 1، ص 285 ؛ دروس، ج 1، ص 241.

47) همان، الدروس الشرعيه، ج 2، ص 65 و 68.

48) همان، ص 40 ؛ غايةالمراد، ج 1، ص 489 و 493 ؛ الدروس‏الشرعيه، ج‏3، ص 318 و 403.

49) الدروس الشرعيّة، ج 2، ص 60.

50) اللمعة الدمشقية، ص 88.

51) در اين باره ر.ك: مقدمه‏اى بر فقه شيعه، حسين مدرسى طباطبايى، ص 54.

52) القواعد والفوائد، ج 1، ص 320، قاعده 114.

53) همان، ص 405، ذيل قاعده 147.

54) همان، ج 1، ص 214.

55) همان، ج‏1، ص‏144و352 ؛ الدروس‏الشرعية، ج‏2، ص 30و72 ؛ غايةالمراد، ج‏1، ص‏481.

56) همان، ج 1، ص 144، 352، 405 و407.

57) همان، ص 141 - 146.

58) همان، ص 141 - 146.

59) ر.ك: غاية المراد، ج 1، ص 481 - 483.

60) الدروس الشرعية، ج 2، ص 37.